

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله اول از مسائل هشت گانه مقصد دوم که در احکام عیوب هست، به این صورت بیان شده: «الأولى: العيوب الحادثة للمرأة قبل العقد مبيحة للفسخ و ما يتجدد بعد العقد و الوطء لا يفسخ به و فى المتجدد بعد العقد و قبل الدخول تردد أظهره أنه لا يبيح الفسخ تمسكاً بمقتضى العقد السليم عن معارض»^۱ عیوبی که در زن هست و باعث حق فسخ مرد است یا عیوبی که در مرد هست و باعث حق فسخ زن هست، در مقصد ثانى به احکام آنها پرداختند.

اولین مسئله راجع به عیوب زن هست که باعث حق فسخ مرد است، این عیوب سه حالت دارد: یا قبل از عقد حادث شده بود، یا بعد از عقد و قبل از آمیزش پدید آمد، یا بعد از عقد و بعد از آمیزش پدید آمد؛ منظور ظرف حدوث است نه ظرف کشف! بحث در این نیست که بعد از عقد کشف شده یا بعد از آمیزش کشف شده، بحث در ظرف حدوث این عیب است نه ظرف کشف این عیب؛ اگر این عیب قبل از عقد بود و مرد عالم بود، «عالمًا بالعیب» عقد را پذیرفت فسخی در کار نیست و از بحث بیرون است، اگر عالم به عیب نبود جاهل به عیب بود و این عیب چون «قبل العقد» بود، ایشان «بعد العقد» فهمید حق فسخ دارد و اگر این عیب «بعد العقد» و بعد از آمیزش پدید آمد، حق فسخ ندارد طبق تنصیص روایت و اگر «بعد العقد» و قبل از آمیزش حادث شد، این مورد تردد و تأمل

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

است که آیا مشمول «اصالة اللزوم» است یا مشمول ادله فسخ و این بزرگواران می‌گویند مشمول ادله «اصالة اللزوم» است، مشمول ادله فسخ نیست.

پس باید ببینیم که قلمرو «اصالة اللزوم»؛ حالا یا اصل لفظی یا در ظرف شک که لزومش را استصحاب می‌کنیم تا کجاست؟ و محدوده نصوص فسخ تا کجاست؟ «اصالة اللزوم» که محدوده وسیعی دارد، قلمرو وسیعی دارد. اگر یک شکی نبود یا شک مستقر نبود، مجرا و معیار همان «اصالة اللزوم» است که اصل لفظی است و اگر شک مستقری پدید آمد جای استصحاب لزوم است. پس در هر دو حال این عقد لازم است و نمی‌شود فسخ کرد؛ البته حکم طلاق سرجایش محفوظ است.

اما نصوص عیب را که باعث فسخ است باید دید. این نصوص چند طایفه است: یک طایفه مطلق است که این عیب به وسیله هر زن که پدید آمد فسخ می‌شود «إنما یرد النکاح» به فلان و فلان و فلان؛^۱ این طایفه از نصوص که می‌گویند نکاح را با این عیب می‌شود فسخ کرد این مطلق است، این عیب چه قبل از عقد، چه بعد از عقد و قبل از آمیزش، چه بعد از عقد و بعد از آمیزش رخ داده باشد، مشمول این نصوص است. طایفه دیگر نظیر روایت یک باب یک^۲ دارد که اگر آمیزش شده و این عیب پدید آمد، عیب حادث شده بعد از آمیزش سبب فسخ نیست، این هم روشن است؛ اما عیوبی که «بعد العقد» و قبل از آمیزش پدید آمدند، آیا مشمول «اصالة اللزوم» اند یا مشمول نصوص فسخ به عیب‌اند؟ تردید دارند که مرحوم محقق و مانند ایشان می‌فرمایند که جا برای تردید نیست در حقیقت، این سبب فسخ نیست، چرا سبب فسخ نیست؟ به دلیل دو شاهد: یکی اینکه روایت اول باب اول محدود

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

کرده است، فرمود فسخ در جایی است که آمیزش نشده باشد، اگر آمیزش شده باشد جا برای فسخ نیست؛ البته طلاق سر جایش محفوظ است. یکی اینکه در غالب این نصوص سخن از «تدلیس» هست که «دلس، دلس»، شامل عیب جدید نمی‌شود، چون عیب جدید تدلیس نیست. این تدلیس برای قبل از عقد است؛ این زن به این مشکل مبتلا بود و مرد نمی‌دانست، تدلیس کرده طوری که فهماند من سالم هستم. این عنوان تدلیس نشان می‌دهد که این عیب قبل از عقد بود، وگرنه عیب «بعد العقد» که تدلیس نیست؛ عقد جدیدی نیست تا او تدلیس کرده باشد، مخصوصاً بعد از آمیزش. پس خود عنوان «تدلیس» گرچه در همه روایات نیست - در بخش قابل توجهی از این نصوص هست - نشان می‌دهد که این عیب قبلاً بود.

از طرفی مؤید این مطلب یا شاهی دیگر اینکه بعضی از بیماری‌ها، بیماری‌های فوری و مقطعی است نظیر سرماخوردگی؛ اما بعضی از بیماری‌ها برای درازمدت است؛ مثلاً در جریان «قَرَن» و «عَقْل» و «رَتَق» که این یا رویش یک استخوانکی است در مجرا یا رویش گوشت زائدی است در مجرا یا تنگ بودن مجراست، اینها برای عهد کهن است؛ این نظیر سرماخوردگی نیست که بگوییم در این یک هفته یا دو هفته پیدا شده است، خود این عیب نشانه ریشه‌دار بودن آن است. پس عیب اگر بعداً پدید آمد؛ یعنی بعداً کشف شد، نه اینکه بعداً پدید آمد و معیار زمان حدوث است نه زمان کشف. پس کلمه «تدلیس» نشان می‌دهد که این عیب قبلاً بود و خود این عیب هم چون یک امر ملکه‌ای است دامنه‌دار است نظیر بیماری‌های تب و مانند تب نیست؛ بلکه برای درازمدت است نشان می‌دهد که برای قبل از عقد بود، شامل عیب جدید نمی‌شود و چون شامل عیب جدید نمی‌شود «اصالة اللزوم» محکم است.

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خوب! اگر نظیر این بیماری‌هایی بود که زودگذر بود، این مشمول این عیوب نیست، چون اینها عیوب ملکه‌ای است مانند «برص» و «جذام»، اینها نظیر سرماخوردگی و تب و مانند آن نیست که یک هفته بیاید یک هفته هم برود، این‌طور نیست؛ اگر یک وقتی آمد، ادله از اینها اگر خیلی کوتاه‌مدت بود منصرف است و اگر درازمدت بود که مشمول ادله است.

بنابراین این «اصالة اللزوم» که اصل لفظی است محکم است و اگر در اثر حوادث تلخ این بیماری شک پدید آمد، همین لزوم، استصحاب می‌شود و استصحاب لزوم است که سید ریاض^۱ (رضوان الله علیه) و دیگران به همین استصحاب بسنده کردند در بخشی از موارد و اگر نوبت به شک نرسید چه اینکه روایت یک باب یک که مسئله عدم فسخ را «بالصراحه» ذکر می‌کند، دیگر جا برای شک نیست و در مواردی که مشکوک باشد به «اصالة اللزوم» یا اصل لفظی یا استصحاب مراجعه می‌شود.

پرسش: از جانب زوج دلیل حاکم است نسبت به زوجه، نوبت به اصل نمی‌رسد.

پاسخ: نه، منظور این است که اگر چنانچه ما دوتا دلیل داریم یکی «اصالة اللزوم» داریم و یکی نصوص خاصه، مرجع «اصالة اللزوم» است؛ آن اصل اولی حاکم در این عقود «اصالة اللزوم» است.

پرسش: برای مرد ضرر هست، چون منع از دخول دارد ولو اینکه عیب بعداً حادث شود.

پاسخ: بله، در مسئله خیار فسخ اگر سند «ضرر» باشد، این نکته اشاره شد آیا «لا ضرر» مطلق است که حتی ضرر متدارک را هم شامل شود؟ یا نه، ضرر متدارک مشمول قاعده «لا ضرر» نیست. گروهی از فقها که «منهم» صاحب جواهر (رضوان الله علیه) است می‌فرماید «لا ضرر» اطلاق ندارد که ضرر متدارک را هم شامل بشود، ضرر

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۱۱، ص ۴۵۴ و ۴۵۵.

غیر متدارک است؛ یعنی یک حکم ضرری است که هیچ راهی ندارد و شارع مقدس این ضرر را برمی دارد. اما اگر یک حکمی است که شارع مقدس یک حکم دیگری کنار آن گذاشته که می شود آن ضرر را با این دفع کرد؛ مثل اینکه طلاق را گذاشته که جلوی این ضررها را بگیرد. می فرماید «لا ضرر» اطلاق ندارد که ضرر متدارک را شامل بشود. حالا قبل از مرحوم صاحب جواهر چه کسانی فرمودند بماند؛ ولی مرحوم صاحب جواهر اصرارشان در این بخش ها این است که قاعده «لا ضرر»، ضرر متدارک را شامل نمی شود، بعدها قواعد فقهیهایی که علمای نجف نوشتند تصریح کردند که «لا ضرر» شامل ضرر متدارک نمی شود. ضرر غیر متدارک یعنی ضرر به زمین مانده، حکمی است که اگر اجرا شود شخص متضرر است، شارع لزومش را برمی دارد؛ اما وقتی در کنار آن یک راه حلی هست، دیگر «لا ضرر» در کار نیست. پس «لا ضرر» دوتا اشکال داشت: یکی اینکه «لا ضرر» نظیر نصوص فسخ حق فسخ نمی آورد، لزوم را برمی دارد؛ چه اینکه خیارات باب بیع همین طور است، یک وقت است که نظیر خیار عیب است که حق است قابل خرید و فروش است، قابل نقل و انتقال است، قابل ارث است، یک وقت است که نص خاصی در کار نیست با «لا ضرر» می خواهیم حق فسخ را ثابت کنیم. «لا ضرر» حق نمی آورد، حکم ضرری را برمی دارد، نه اینکه حق بیاورد؛ اگر «لا ضرر» خواست حکم ضرری را بردارد، در کنارش اگر یک راه حل بود اصلاً ضرر نیست، یا از این منصرف است یا مثلاً از اول شامل نمی شود.

حالا روایات باب؛ خطوط کلی که مشخص شد، روایات را که ارزیابی بفرمایید، همین فرمایش غالب فقها در می آید. (منتها این نکته باید در اذهان شریفان باشد که این را می گویند «فلسفه فقه»؛ یعنی یک وقتی آدم بحث فقهی می کند مثل اینکه بحث روزانه ما این است و یک وقتی از این مسئله روزانه بیرون می رویم «فقه» را می خواهیم بشناسیم، این را می گویند «فلسفه فقه»، «فقه شناسی»، «فقه پژوهی». ما الآن می بینیم چهار نسل

مرحوم مفید هست، شاگرد او سید مرتضی هست، شاگرد او شیخ طوسی هست، شاگرد او ابن ادریس هست، چهار نسل‌اند با دو مبنای متفاوت، ولی در غالب احکام اینها یکسان است؛ یکی می‌گوید خبر واحد حجت است، یکی می‌گوید خبر واحد حجت نیست، ولی غالباً فتوای آنها یکی است. از بیرون یعنی از بیرون! باید بررسی کنیم که راز و رمز این کار چیست؟ این را می‌گویند «فلسفه فقه»؛ یعنی «فقه‌شناسی». یک وقتی بحث فقهی می‌کنیم که آیا حق فسخ با این شخص هست یا حق فسخ با آن شخص؟ این بحث فقهی است. یک وقت بیرون می‌آییم و از بیرون نگاه می‌کنیم که این چهار نسل با داشتن دو مبنای متفاوت، در غالب احکام متفق‌اند، این یک؛ - نمونه‌های آن هم در بحث‌های دیگر هست - چه وقت و چه کسی این حرف را زده و کجا این حرف پیدا شده که عمل مشهور روایت ضعیف را قوی می‌کند با آن شرایط یاد شده؟ چه وقت و چه کسی این حرف را زده که اعراض مشهور روایت را از کار می‌اندازد؟ - البته به لحاظ سند نه به لحاظ خصوص فهم! - این حرف‌ها را می‌گویند «فقه پژوهی» و «فلسفه فقه» در روایت اول باب اول - حالا ایشان به این صورت تنظیم کرده، ولی نظم طبیعی این نیست؛ نظم طبیعی این است که آن طایفه اولی را اول بخوانیم، طایفه اولی که می‌گوید: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ»^۱ به این عیوب، این کار ندارد که در چه زمانی حادث شده و در چه زمانی حادث نشده است. این «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ» بکذا و کذا و کذا»ایی که در «صحیحہ حلبی» و غیر «حلبی» آمده، جزء طایفه اولی است، بعدها نوبت به روایت اول باب اول می‌رسد که اگر این عیب بعد از عقد و بعد از آمیزش پدید آمد سبب فسخ نیست. این را که نمی‌شود در باب اول ذکر کرد - حالا به ترتیب ایشان، روایت اول باب اول این است که مادامی که آمیزش نشده، این عیب سبب فسخ هست؛ اما اگر آمیزش شده باشد نه. روایت‌های دیگر که بعضی در صدد حصرند و بعضی در صدد حصر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

نیستند، می‌گویند این عیوب سبب فسخ است؛ چه قبل از عقد، چه بعد از عقد و قبل از آمیزش، چه بعد از عقد و بعد از آمیزش.

پس روایت اول تعیین کننده است در تقييد مطلقات این باب. روایت اول از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است که «الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْقَرْنِ وَهُوَ الْعَقْلُ مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا» - مفهوم و منطوق هر دو ذکر شده - «فَلَا». ^۱ اما روایت دوم ^۲ این قید را ندارد، فقط حصر می‌کند. روایت سوم ^۳ هم بیان شده که در صدد بیان علت تنصیصی نیست که ما به عنوان علت منصوصه از آن استفاده کنیم و بگوییم هر عیبی که در اثر بیماری‌ها یا در اثر انفجارها یا در اثر شیمیایی‌ها این زن دیگر باردار نمی‌شود، سبب فسخ است، وگرنه جلوی آن حصر را نمی‌شود گرفت؛ اگر علت باشد و در صدد افاده علت باشد، علت منصوصه ظهورش قوی است نسبت به همه اطلاقات. آن حصر چه حصر در سبعة، چه حصر «إِنَّمَا»، چه حصر مفهوم عدد، هر سه را محکوم می‌کند، چون قدرت تعلیل نص شده بیش از همه اینهاست؛ در حالی که چنین چیزی را نمی‌شود از روایت «حسن بن صالح» استفاده کرد.

پرسش: بنا شد که حصر اضافی باشد نه حصر حقیقی!

پاسخ: اگر یکدیگر را بسنجیم بله، لذا گاهی چهارتاست، گاهی پنج‌تاست، گاهی هفت‌تاست، این می‌شود حصر اضافی؛ اما در برابر علت منصوصه که هر چه که مشکل زایمان را به همراه دارد، این سبب فسخ است، این مقدم

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

است. اینکه حصر اضافی است، چهارتا نسبت به هفت تا بله حصر اضافی است؛ چه مفهوم عدد، چه آنها که دارد چهارتا.

روایت شش باب یک که همان «صحيحه حلبی» است: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»^۱. این هر سه مقطع را می‌گیرد؛ عیب «قبل العقد»، عیب حادث «بعد العقد» و قبل از آمیزش، عیب حادث «بعد العقد» و بعد از آمیزش؛ منتها این سومی به روایت اول تخصیص می‌خورد.

روایت‌های فراوانی که در این باب هست این است. عمده این دو نکته است که خود این عیب‌ها نظیر بیماری‌های سرماخوردگی و مانند سرماخوردگی نیست همین‌که عقد کردند این پدید بیاید؛ مخصوصاً جریان «قَرَن» و «عَقْل» و «رَتَق» و اینها که بیماری‌های کهن است. خود این بیماری‌ها یک امر ملکه‌ایی و ریشه‌دار است، اینکه مثلاً در ظرف دو روز پدید آمد از این سنخ نیست، این یک؛ و از طرفی هم عنوان «تدلیس» در این روایات آمده، این دو. این «تدلیس، تدلیس» نشان می‌دهد که این عیب قبلاً بود، عیبی که «بعد العقد» و قبل از آمیزش؛ یعنی در این مدت کوتاه پدید بیاید، این بسیار کم است؛ لذا ظهور ادله فسخ نسبت به این عیب مفروض بسیار ضعیف است و چون بسیار ضعیف است «اصالة اللزوم» محکم است، وگرنه اطلاق اینکه «إِنَّمَا يَرُدُّ النِّكَاحُ» به این عیوب، اگر این عیب «بعد العقد» و قبل از آمیزش پدید بیاید که مشمولش است. منتها یا اصلاً این عیوب، این عیب نوظهور را شامل نمی‌شود، برای اینکه مانند بیماری سرماخوردگی نیست که در ظرف یکی دو روز پدید بیاید یا اگر شامل بشود ظهورش بسیار ضعیف است؛ آن وقت «اصالة اللزوم» می‌شود محکم. اینکه می‌بینید فقها می‌فرمایند این «اصالة اللزوم» دلیل وفای به عقد و مانند آن مرجع است و معارض ندارد برای همین جهت است، برای اینکه خود

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

این بیماری‌ها مانند زخم کهنه است، یک؛ عنوان «تدلیس» در خیلی از این نصوص هست، دو؛ معلوم می‌شود سابقه داشت، سه. عیبی که «بین العقد و بین الآمیزش» پدید بیاید جزء این عیوب نیست، این یک بیماری زودگذری است. پس بنابراین به «لا ضرر» هم که نمی‌شود تمسک کرد.

غرض این است که روایت‌های باب یک مطلق است؛ اما اطلاقی که اگر منصرف نباشد، ظهورش نسبت به عیب‌های تازه پدید آمده بسیار ضعیف است.

روایات باب دو که عنوان «تدلیس» دارد، همین روایت یک باب دو که مرحوم کلینی^۱ (رضوان الله علیه) نقل کرده است فرمود: «وَيَأْخُذُ الزَّوْجُ الْمَهْرَ مِنْ وَلِيِّهَا الَّذِي كَانَ دَلَّسَهَا»^۲ معلوم می‌شود این عیب سابقاً بود. معیار ظرف کشف که نیست، ظرف حدوث است. غرض این است که این تدلیس نشان می‌دهد عیبی که قبلاً موجود بود نه عیبی که «بعد العقد» و قبل از آمیزش پدید آمده، این را شامل نمی‌شود و وقتی شامل نشد مرجع می‌شود «اصالة اللزوم». یک عیبی که تدلیس‌پذیر نیست، مشمول این روایات باب دو نیست و وقتی مشمول نشد، «اصالة اللزوم» محکم است. اینکه این بزرگواران می‌فرمایند این روایات، معارض «اصالة اللزوم» نیستند، به همین مناسبت است. یک وقت است مطلق بیماری است حتی تب کردن، بله این ممکن است «بعد العقد» و قبل از آمیزش باشد؛ اما این بیماری‌های ریشه‌دار به اضافه کلمه «تدلیس»، نشان می‌دهد که قبلاً بود.

پرسش: ...

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

پاسخ: بله، این طور نیست که کسی ادعای اجماع بکند و این روایات هم که مطلق است شامل می شود؛ اما تدلیس را چکار بکنیم؟ تدلیس در روایت اول همین صحیحه هم هست: «عَلَى بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ وَلِيِّهَا فَوَجَدَ بِهَا عَيْبًا» بعد از اینکه آمیزش کرد، «قَالَ إِذَا دُلَّسْتَ الْعَقْلَاءُ وَ الْبَرَصَاءُ وَ الْمَجْنُونَةُ وَ الْمُفْضَاةُ». بیش از سؤال سائل جواب داده شده است، فرمود معیار تدلیس است؛ تدلیس این است که قبلاً بود.

پرسش: ...

پاسخ: نه، شرط است؛ «إِذَا دُلَّسْتَ» است؛ یعنی اگر تدلیس نباشد خیار نیست، حق فسخ ندارد. این تنها یک روایت نیست، در روایت دو این باب: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ زَوَّجَهَا وَلِيِّهَا وَ هِيَ بَرَصَاءُ» تا این جا که می فرماید: «وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ»؛ ولی باید خسارت بپردازد، «لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا»^۱.
روایت بعدی یعنی روایت چهار این باب که آن را هم مرحوم کلینی^۲ (رضوان الله علیه) نقل کرده است: «عَنْ الْحَلْبِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ» که «وَلَّتْهُ امْرَأَةٌ أَمْرَهَا أَوْ ذَاتُ قَرَابَةٍ أَوْ جَارٌ لَهَا» که این انجام بدهد، «قَدْ دَلَّسَتْ عَيْباً هُوَ بِهَا قَالَ»^۳ مهر را ولی باید بپردازد، چون خسارت داد.

روایت هفت این باب است که از «حسین بن سعید» نقل شده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ فِي كِتَابٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ زَوْجِ امْرَأَةٍ فِيهَا عَيْبٌ دَلَّسَهُ وَ لَمْ يُبَيِّنْ ذَلِكَ لِزَوْجِهَا»؛ این مرد که از طرف

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۷.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

این زن ولیّ اوست یا از طرف او این کار را می‌کند، عیب این زن را به این شوهر نگفت. «دَلَّسَهُ وَلَمْ يُبَيِّنْ ذَلِكَ»^۱
حکمش این است که غرامت بپردازد.

روایت هشت این باب که «عبد الله بن جعفر» در قُرب الإسناد نقل می‌کند: «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ امْرَأَةٍ دَلَّسَتْ نَفْسَهَا لِرَجُلٍ وَ هِيَ رَتْقَاءُ»، نگفت رتقااست! حضرت فرمود: «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَلَا
مَهْرَ لَهَا»^۲.

در غالب این روایات سخن از تدلیس است. خود این عیب‌ها، عیب‌های ملکه‌ایی و ریشه‌دار است که زمان‌بر
است. عنوان «تدلیس» از یک سو، عنوان اینکه این عیب نظیر سرماخوردگی و تب کردن نیست زمان‌بر است،
نشان می‌دهد که این عیب قبل از عقد بوده است. پس عیب «بعد العقد» و قبل از آمیزش که مثلاً یک زمان
کوتاهی دارد، اینها را شامل نمی‌شود.

«فتحصل» اگر بیماری «قبل العقد» حادث شده باشد؛ هم کهنه‌گی این بیماری محفوظ است، هم عنوان «تدلیس»
محفوظ است و هم «أصالة اللزوم» به محکم بودن خودش باقی است و اگر «بعد العقد» و بعد از آمیزش این عیب
پدید آمده، صریح روایت اول می‌گوید به اینکه او حق فسخ ندارد و اگر «بعد العقد» و قبل از آمیزش پدید آمده،
شمول ادله رد، یا اصلاً نیست یا بسیار ضعیف است، در این‌گونه از موارد «أصالة اللزوم» محکم است و اگر شک
کردیم استصحاب لزوم محکم است و همه این امور در جایی است که شخص عالم به عیب نباشد؛ چون اگر عالم به

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۴.

عیب باشد اقدام نکند، همان طوری که در باب خیار عیب می‌گویند خیار ندارد، این جا هم خیار ندارد. پس مسئله
اولی از این مسائل هشت گانه‌ای که مربوط به احکام عیوب است به پایان رسیده است.

حالا چون روز چهارشنبه است و روز آخر بحث است و ما هم در استقبال ماه مبارک رمضان هستیم، این نکته
هم یادمان باشد - که قبلاً هم به عرضتان رسید - آنها که اهل راهند سالشان اول ماه مبارک رمضان است و ماه
شعبان آخر سالشان است؛ لذا در ماه شعبان تلاش و کوشش می‌کنند که تمام این حساب‌ها را بررسی کنند که با
ذمه پاک وارد سال بعد بشوند. مرحوم ابن طاوس و مانند ابن طاوس (رضوان الله علیهم) این بزرگان سالشان را
همین اول ماه مبارک رمضان قرار می‌دادند؛ خیلی از کتاب دعاهاایی که این بزرگواران می‌نوشتند آن اولین بحثی که
دارند وظایف ماه مبارک رمضان است. سرش هم این است که هم در ادعیه و هم در روایات، از ماه مبارک رمضان
به عنوان «رَأْسُ السَّنَةِ»^۱، به عنوان «غُرَّةُ الشُّهُور»^۲ یاد شده است. این است که این بزرگان اصرار می‌کنند که ماه
شعبان آدم خود را تطهیر بکند که تمام دیونش را بدهد، دیون این سالش را بدهد که با روح پاک وارد ضیافت ذات
أقدس الهی بشود و این صلواتی که از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده که پیغمبر (صلی الله و علیه و
آله و سلم)، گرچه همه ماها را به آن وظایف راجع خود امر می‌کردند اما در خصوص ماه شعبان «يَدَأُ فِي
صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ»^۳ تمام روزها را روزه می‌گرفتند و تمام شب را هم به صلات لیل می‌پرداختند. در کلمات بزرگان هم
همین طور است یک شعری جناب حافظ دارد در همان غزلی که درباره ماه شعبان هست:

«ارغوان جام عقیقی به ثن خواهد داد *** چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۴، ص ۳۳۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا سَلِمَ شَهْرُ رَمَضَانَ سَلِمَتِ السَّنَةُ وَقَالَ رَأْسُ السَّنَةِ شَهْرُ رَمَضَانَ».

۲. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۳۱؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الشُّهُورَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَغُرَّةُ الشُّهُورِ شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَقَلْبُ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَنُزُلُ الْقُرْآنِ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَاسْتَقْبِلِ الشُّهُورَ بِالْقُرْآنِ».

۳. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۲۹.

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید *** از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد»^۱

ماه شعبان را می‌گویند دریابید؛ برای اینکه اگر ماه شعبان گذشت، ماه مبارک رمضان ماه کار است نه ماه وصال! به کسی جایزه نمی‌دهند. در ماه مبارک رمضان فقط آدم شب و روز باید بدود، آن وقت «لَيْلَةُ الْجَوَائِز»^۲ که می‌گویند فضیلت آن کمتر از شب‌های قدر نیست، شب اول شوال شب عید فطر و روز عید فطر کار شب و روز قدر را می‌کند. حرف حافظ این است که در ماه مبارک رمضان باید بدوی و کار بکنی! جایزه تقسیم نمی‌کنند، جایزه را «لَيْلَةُ الْجَوَائِز» تقسیم می‌کنند یا روز فطر تقسیم می‌کنند. اینکه می‌گویند:

«روز عید است و من مانده در این تدبیرم *** که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم»^۳

آن عید است؛ اما ماه شعبان آخرین حساب و بررسی‌هاست. این آخرین حساب‌ها و آخرین بررسی‌ها را انسان باید با بدن پاک شستشو بکند، وگرنه - خدای ناکرده - ممکن است انسان را در ضیافت راه ندهند؛ چون اگر کسی مشکلی داشته باشد ممکن است او را در ضیافت الهی راه ندهند.

پس بنابراین ماه شعبان درست است که شاید از بعضی از جهات نظیر ماه رجب نباشد و یقیناً مانند مبارک رمضان نیست چون آن «شهر الله» است؛ اما پخش کردن جایزه، حسابرسی، واریسی شدن، آن ورقه‌نهایی و پایان‌نامه‌ها را گرفتن، نسبت به ماه‌های قبل و بعد خیلی فرق می‌کند. این است که این بزرگان می‌گویند ماه شعبان را از دست ندهیم، دعا‌های ماه شعبان هم نشان می‌دهد، این «مناجات شعبانیه» هم نشان می‌دهد. می‌بینید آدم وقتی یکسال در خدمت ولی خود بود آخر سال است به او اجازه می‌دهند که با او دوستانه حرف بزند. فرمود شما

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۶۴.

۲. الأُمَالِی (للمفید)، ص ۲۳۲: «فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْفِطْرِ وَهِيَ تُسَمَّى لَيْلَةَ الْجَوَائِزِ أَعْطَى اللَّهُ الْعَالَمِينَ أَجْرَهُمْ...».

۳. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۱۷.

اگر دوست من هستید، کاری نکنید که من هم دوست شما بشوم. همه‌اش بگیر و ببند که در قرآن نیست، آن ﴿حُذُوهُ﴾^۱ فَعَلُوهُ - معاذالله - برای یک گروه دیگر است؛ اما نسبت به مؤمنین فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۲ در بحث‌های منطقی علم حصولی یک حد وسطی هست می‌گویند «الف»، «باء» است و هر «باء» ایی «جیم» است، پس «الف»، «جیم» است؛ این «باء» می‌شود حد وسط. از نظر سیر عملی یک انسان کامل می‌شود حد وسط. فرمود اگر شما محب خدايید، در مدار حبیب خدا دور بزنید تا بشوید محبوب خدا: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. وجود مبارک «حبیب الله» این حد وسط سیر و سلوک است؛ یعنی سالک اگر بخواهد از مقام محب بودن، به مقام محبوب بودن برسد، باید در مدار «حبیب الله» حرکت کند. نفرومود احکام الهی را رعایت کنید، تقوا را رعایت کنید، همه اینها درست است؛ اما به هر حال باید مناسب باشد. کسی محب است و می‌خواهد محبوب بشود، او چکار باید بکند؟ درست است که باید روزه بگیرد، نماز بخواند، احکامش را رعایت بکند؛ اما این طرز حرف زدن نیست. اگر محبی بخواهد محبوب بشود باید در محور حد وسطش که «حبیب الله» است حرکت کند. ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾؛ خدا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که به دنبال من که من حبیب او هستم حرکت کنید، ﴿يُحِبِّكُمْ اللَّهُ﴾؛ پس یک محبی شده محبوب. حالا محبوب خدا وقتی بخواهد با خدا حرف بزند، چگونه حرف می‌زند؟ می‌بینید خود قرآن سالک را تربیت می‌کند، آن وقت این ادعیه‌ایی که در روایات هست به زبان این سالکین است. غالب این دعاها این است که خدایا ببخش یا پیامرز یا مشکل ما را حل بکن و مانند آن. خدا هم در همین بیان نورانی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) فرمود من تا آنجا که ممکن است آبروی شما را حفظ

۱. سوره الحاقه، آیه ۳۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

می‌کنم، ولی شما آبروی خودت را نریزید. اصلاً فرشته‌ها را برای چه می‌فرستد؟ فرمود: ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ ملائکه را می‌فرستد که اعمال را ضبط بکنند، ملائکه کاری دیگر که ندارند. این ملائکه که موکل هستند، این ملائکه که در سوره مبارکه «ق» دارد: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲ نه اینکه یکی رقیب است و یکی عتید؛ هم این که سمت راست است ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، هم آن که سمت چپ است ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛ هم این مراقب و مستعد، هم او مراقب و مستعد، نه یکی رقیب است و دیگری عتید، همه آماده‌اند و خواب هم که ندارند، اصلاً کارشان این است که ببینند ما چه می‌گوییم! رقیب هم هستند، عتید هم هستند، مستعد هم هستند، آماده هم هستند. اما در «دعای کمیل» ما چه می‌خوانیم؟ می‌گوییم خدایا تو وقتی می‌خواهی آبروی ما را حفظ بکنی، حتی اجازه نمی‌دهی اینهایی که تو خودت فرستادی بفهمند «وَكُنْتَ أَتَى الرَّقِيبَ عَلَى مَنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ»^۳ ما هم کار را داریم علنی می‌کنیم؛ حالا ممکن است کسی در خلوت کاری بکند، ولی علنی دارد کار می‌کند. این دو بزرگوار هم که خواب ندارند هر دو هم رقیب‌اند و هم عتید؛ اما در «دعای کمیل» این است که تو نمی‌گذاری اینها هم بفهمند که ما پیش اینها شرمندہ بشویم: «وَكُنْتَ أَتَى الرَّقِيبَ عَلَى مَنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ»، نه «خفی عنهم» برای اینکه اینها فراموش کردند و یادشان رفته، نه! «وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ»؛ تو نگذاشتی اینها بفهمند، نه اینکه اینها نبودند یا خوابشان برد یا فراموش کردند، چون اینها که اهل غفلت و سهو و مانند آن نیستند. اینها فرستاده تو هستند و خودت هم فرمودید: ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾؛ اما «وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ»، این خداست! حالا با این خدا در ماه شعبان ما

۱. سوره انفطار، آیه ۱۰-۱۲.

۲. سوره ق، آیه ۱۸.

۳. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۹.

چگونه حرف بزیم؟ این «مناجات شعبانیه» اگر مخصوص این ذوات قدسی و برای ائمه (علیهم السلام) بود، می‌گفتیم ما حق نداریم؛ اما به ما گفتند بخوانید، به ما هم دستور دادند و یکی از مناجات‌های مطلوب ما در ماه شعبان همین است، غیر شعبان هم می‌شود خواند. همین‌ها به ما اجازه دادند با خدای خود از راه محبت حرف بزیم، نه از راه ترس؛ نه به عنوان اینکه ما مخلوق هستیم و او خالق، آنها سرجایش محفوظ است؛ نه به عنوان اینکه ما فقیریم و او غنی. یک وقت است ناله است «أَتَتِ الْخَالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا الْخَالِقُ»، «أَتَتِ الْغَنَى وَأَنَا الْفَقِيرُ، وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنَى»^۱ این نیاز و ناله و ضجه است، این مناجات سرجایش محفوظ است؛ اما این «مناجات شعبانیه» یک ظرافت دیگری دارد، می‌گوید خدایا «إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي»^۲ مرا مؤاخذه کنی و بگویی چرا گناه کردی، من تو را مؤاخذه می‌کنم و می‌گویم تو که بزرگ‌تر هستی چرا به روی من آوردی و چرا نبخشیدی؟! این خداست! «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ»^۳ ما چنین خدایی هم داریم! دوستانه حرف می‌زنیم؛ پس این راه هم هست. اگر به ما اجازه نداده بودند، کسی می‌توانست چنین ادعایی بکند؟! اینکه می‌گویند «دوزخم ببر و نام گنه مبر که خلاف کردن و آبروریزی کردن از هر گناهی بدتر و از هر عذابی سخت‌تر است»، این خداست! چگونه آدم با او رفتار بکند؟ همه اعضا و نعمت از اوست، همه را هم ما در بیراهه مصرف می‌کنیم. این‌طور نیست که هم‌ه‌اش سخن از بگیر و ببند باشد، این بگیر و ببند برای این وسط‌هاست؛ شما سوره مبارکه «علق» را ملاحظه بفرمایید - که جزء عتائق سور است. این «إِقْرَأْ» اول نازل شده، قبل از آن که ما آیه‌ای نداشتیم - در بخش پایانی سوره «علق» اصلاً آن قسمت‌ها سخن از بگیر و ببند نیست، سخن از جهنم نیست، سخن از

۱. المزار الکبیر (لین المشهدی)، ص ۱۷۴.

۲. إقبال الأعمال (ط - القدیة)، ج ۲، ص ۶۸۶.

۳. إقبال الأعمال (ط - القدیة)، ج ۲، ص ۶۸۶.

حیاست: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۱؛ انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند؟! بعدها سخن از جهنم آمد وقتی بی‌حیایی بشر پیش آمد؛ وگرنه اول که خدا نگفت می‌سوزانم، اول گفت می‌بینم: ﴿أَلَمْ يَعْلَم﴾، اول «حیا» و آخرش هم در مناجات شعبانیه «وفا». این وسط‌ها ما مشکل داریم. او با ما از راه حیا وارد شد، او با ما از راه حیا و محبت و دوستی دارد سخن می‌گوید. او به ما اجازه داد که با او این‌طور حرف بزنیم.

این روایت را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد هفده همین کتاب شریف وسائل باب تجارت و احکام تجارت که آن شخص آمد خدمت امام صادق (سلام الله علیه) عرض کرد که به من مأموریت دادند که بروم اهواز و آمدم حضور شما که به هر حال بخش‌نامه حقیقی را شما بدهی، اینها یک دستوری دادند که من بروم اهواز. حضرت فرمود به مردم آن‌جا خدمت کن، درباره دین این‌طور باش، آبروی افراد را حفظ بکن، مؤمنین را حفظ بکن، تا به این جمله می‌رسد که فرمود آبروی مؤمنین را حفظ بکن، برای اینکه ذات اقدس الهی می‌فرماید - اینها حدیث قدسی است که اینها دارند - فرمود: «فَالْمُؤْمِنُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»^۲، این خیلی بالاتر از «سَلَامَانُ مِنَّا»^۳ است. اگر معصوم نگفته بود، مگر کسی جرأت می‌کرد چنین حرفی بزند؟! این محب و محبوب همین‌طور حرف می‌زنند. اینکه فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾، در محب و محبوب جا برای گله که نیست، اگر کسی محبوب خدا شد به او اجازه می‌دهد که این‌طور با او ناز بکند.

۱. سوره علق، آیه ۱۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۱۱.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴.

قبلاً این کلمه «ناز» به عرضتان رسید این «دعای افتتاح» که از وجود مبارک حضرت است در همین صفحه اول بعد از چند سطر حضرت فرمود به خدا بگویید: «مُذِلُّا عَلَیْكَ»^۱ - این مُدِل از «إِدْلَال» است، «إِدْلَال، دلال»؛ یعنی قنچ و ناز - خدایا من می‌خواهم با تو ناز کنم - دلال یعنی ناز - آن «أَفْتَقِر، أفتقر، أفتقر» که سرجایش محفوظ است.

این دین است! این بگیر و ببندش خیلی کم است، برای یک گروه دیگر است. همه درها را باز گذاشتند و از هر دری بخواهیم برویم راه باز است؛ معنی ضیافت مطلقه همین است.

امیدواریم ذات اقدس الهی به همه شما علمای بزرگوار آن توفیق را عطا کند که جامعه انسانی و اسلامی را از هر خطری برهانید و این گرگ‌هایی که از هر طرف صف کشیدند، آنها را به سزای اعمالشان برسانید با استقلال‌طلبی‌تان، با عزت و شکوه‌طلبی‌تان، جلوی یاهوگویی‌های ترامپ‌ها و مانند او را بگیرید. اینها اگر از عهدنامه خارج شدند بعید نیست، غالباً این‌طور بودند. یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) است که اینها اگر با یک دستی عهد کنند با دست دیگر نقض می‌کنند. در طلیعه آن دولت یازدهم به جناب ظریف و مانند او گفته شد: شما درست است می‌خواهید مذاکره بکنید، بکنید؛ ولی با این آمریکایی‌ها وقتی دست دادی انگشت‌هایتان را بشمارید. به صورت دلالت مطابقه به جناب ظریف این حرف گفته شد! بخواهید مذاکره بکنید حرف بزنید، بزنید؛ اما این‌طور نباشید که با اینها دست بدهید بعد بگذارید در جیتان، خیر! دست دادید انگشتانتان را بشمارید. آدم حواسش باید جمع باشد! ولی در برابر خدا ذات اقدس الهی خدای سبحان مالک و مُلک، هیچ کاری بیگانه نمی‌تواند بکند.

۱. إقبال الأعمال (ط - القدیة)، ج ۱، ص ۵۸.

امیدواریم - إن شاء الله - این نظام به صاحب اصلی اش وجود مبارک ولی عصر برسد.

«و الحمد لله رب العالمین»